

منظور از زوال
سیاسی، کاهش
قدرت و رو به
ضعف نهادن
چیزهایی در هر
سه ساحت نظریه
سیاسی، نظام
سیاسی و دستگاه
حکمرانی در طول
زمان و در مقایسه
با دیگران است؛
هرچند به حد
نابودی و نیستی
نرسیده باشد یا
هرگز نرسد.

برای اراده بخش‌هایی از جامعه یا نمایندگی برخی گرایش‌های سیاسی به دست آمده است. نه از حیث نظری و نه از لحاظ عملی، محال نیست که این دولت با درک شرایط خاص و بغرنج بتواند تغییری در اوضاع فعلی به وجود بیاورد؛ اما تا این‌گره باز نشود، مجال چندانی برای پرداختن به موارد دوم و سوم نخواهد رسید. در واقع انتظار از دولتی که «عدالت و جمهوریت» را به عنوان نمود گفتمان سیاسی خود برگزیده آن است که در این زمینه‌ها طرحی نو دراندازد و توانمندی خود را برای گره‌گشایی در این زمینه نشان دهد. موارد بعدی این فهرست نیز هر یک دلالت‌های خاص خود را دارند؛ برای نمونه، چه بسا لازم باشد که رئیس دولت همچنان که به سفرهای استانی اهتمام دارد، در فواصل زمانی نزدیک مهمان دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه کشور باشد و ضمن طرح مسائل سیاسی و حکمرانی، نخبگان علمی را برای یافتن راه‌حل انگیزه‌مند کند یا به ایده‌های آن‌ها گوش دهد و برای سؤال‌انسان جوابی درخور آماده سازد. همچنین در صورتی که شعار عدالت‌ورزی دولت با کارآمدی در تحقق آن همراه نشود، نه فقط ناکامی در کارنامه حکمرانی بلکه فرسایش مشروعیت دولت و حتی نظام سیاسی را در پی خواهد داشت. ضمن آنکه موازنه میان نظریه‌ورزی و سیاست‌ورزی باید به نقطه بهینه‌ای در عملکرد این دولت برسد. اگر نه، یا در میانه سیاست‌ورزی راه گم خواهد کرد یا در چرخه بی‌پایان نظریه‌ورزی گرفتار خواهد شد. در چنین وضعیتی، شعار عدالت و جمهوریت می‌تواند ضمن تهی شدن از معنا گزاره‌های ضد خود را حتی به دست کارگزاران همین دولت، رقم بزند و زوال سیاسی را بازتولید یا تشدید و تسریع کند.

